

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)  
سال سی و یکم، دوره جدید، شماره ۴۹، پیاپی ۱۳۹، بهار ۱۴۰۰ / صفحات ۹۳-۱۱۷  
مقاله علمی - پژوهشی

## حضور هخامنشیان در ایونیه: از پایان جنگ پلوپونزی تا صلح آنتالکیداس (۴۰۴-۳۸۷ پ.م.)<sup>۱</sup>

کلثوم غضنفری<sup>۲</sup>  
بهرام روشن ضمیر<sup>۳</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۶/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۱/۰۲

### چکیده

برخلاف نبردهای پارسیان و یونانیان در دوره داریوش و خشایارشا، گزارش نبردها در دوره‌های سپسین (اردشیر یکم، داریوش دوم، اردشیر دوم) با روایاتی آشفته، فرعی و پراکنده در منابع یونانی به یادگار مانده‌اند. پس از برقراری صلح موسوم به «کالیاس» در سال ۴۴۹ پ.م. میان پارس و آتن، تاریخ‌نگاری آتنی توجه خود را از هخامنشیان برگرداند و معطوف به رقیب یونانی‌اش اسپارت کرد. به این ترتیب، تا شصت سال بعد، یعنی تا زمان صلح موسوم به «آنتالکیداس» (صلح شاه) با یک بی‌توجهی عمده نسبت به حضور پیگیرانه هخامنشیان در جبهه‌های غربی و دخالت‌های آن دولت در امور جهان یونانی مواجه‌ایم. منابع متأخر تاریخی نیز رخداد‌های این دوره را از دریچه چشم تبلیغاتی سده چهارم پیش از میلاد آتن که مقتضیات و محدودیت‌های خاص خود را داشت، نگریسته‌اند و پژوهش‌های جدید نیز اگرچه تلاش درخوری در نور افشاندن به نکات تاریک و مبهم این دوره داشته‌اند، تقریباً همه از زاویه‌ای یونان‌شناسانه و اکثراً یونان‌محورانه به کشاکش پارس و قدرت‌های یونانی نگاه کرده‌اند. پرسش اصلی این پژوهش درباره تداوم نفوذ دولت هخامنشیان در ایونیه و غرب آسیای صغیر در دوره پس از جنگ پلوپونزی تا صلح ۳۸۷ پ.م. است. بر پایه این پژوهش، به نظر می‌رسد برخلاف آنچه که بسیار گفته شده است، این پیروزی‌ها صرفاً با طلا و رشوه و تنها با تحمیل صلح شاه به دست نیامده بود و هخامنشیان با

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2021.32815.2312

۲. استادیار گروه تاریخ دانشگاه تهران، تهران، ایران k.ghazanfari@ut.ac.ir

۳. دانشجوی دکتری تاریخ و فرهنگ و ادیان پسین باستان، مؤسسه پژوهش‌های عالی سوربن، پاریس (EPHE)

(نویسنده مسئول) bahraamroshan@gmail.com

ترکیبی از جنگ و دیپلماسی در طول دهه‌ها به این موفقیت نائل شدند.  
واژه‌های کلیدی: جنگ‌های ایران و یونان، اردشیر دوم، تیسافرنس، آگسیلائوس،  
جنگ پلوپونزی

#### مقدمه

با فتح ایونیه در زمان کوروش بزرگ در دهه ۵۴۰ پیش از میلاد، پهنه‌ای از تاریخ به وسعت بیش از دویست سال شکل گرفت که در آن دولت هخامنشی از یک سو و دولت‌شهرهای یونان غربی از سوی دیگر، به رقابت بر سر این سرزمین ثروتمند و ژئوپولیتیک پرداختند تا اینکه در نهایت اسکندر مقدونی که همزمان به عمر شاهنشاهی پارسی و دولت‌شهرهای آزاد یونان اروپایی پایان داده بود، این رقابت را به فرجام خود رساند. نگارندگان پژوهش حاضر، در مقاله دیگری به کشاکش هخامنشیان و یونانیان بر سر ایونیه، غرب آسیای صغیر، قبرس و مصر از سال ۴۷۹ پ.م. تا صلح کالیاس در سال ۴۴۹ پ.م. پرداخته‌اند (بنگرید به: غضنفری و روشن‌ضمیر، ۱۳۹۹). یعنی دقیقاً همان فصلی از تاریخ که هرودت رویدادهای آن را به چشم دید، ولی آن را زیننده پایان کتاب حماسی خود نیافت و این همان پیمان صلحی است که تاریخ‌نگاران آتنی یا نادیده‌اش گرفتند (توکودیدس) و یا به صراحت در انکارش کوشیدند (تئوپمپوس و کالیستنس) (see: Stockton, 1959: 62)، یا مفاد آن را به نفع خود تحریف کردند (Demosthenes, 1926: 273-275; Isocrates, 1980: 77-86) تا با ادامه نگرش یونان‌محورانه به تاریخ باستان، پژوهشگران مدرن به این کلان‌روایت نائل شوند که سربازان پارسی پس از شکست‌های دوره خشایارشا، دیگر یارای رویارویی جنگیدن در میدان را نداشتند (هیگنیت، ۱۳۷۸: ۲۷) و فقط از راه طلا و پول توانستند موفقیت‌هایی به دست آورند (گیرشمن، ۱۳۹۳: ۲۰۲). در این مقاله به بررسی تحولات ارضی در مرزهای غربی شاهنشاهی (ایونیه) و جنگ‌ها و پیمان‌های هخامنشیان با دولت‌های یونانی در فاصله پایان جنگ پلوپونزی و آنتالکیداس (۴۰۴-۳۸۷ پ.م) پرداخته شده و روایت‌های کلاسیک یونانی و کلان‌روایت‌های مدرن مورد نقد و راستی‌آزمایی قرار گرفته است.

تاریخ نظامی هخامنشیان به دلیل پیوستگی‌اش با یونان عصر کلاسیک همیشه مورد نظر پژوهش‌های تاریخی بوده است، اما یکی از مشکلات اساسی این است که به دلیل یونانی بودن تقریباً همه منابع مرتبط با جنگ‌های هخامنشیان و یونانیان، این زمینه پژوهشی همواره ذیل یونان‌شناسی - و نه هخامنشی‌شناسی - قرار گرفته و به همین دلیل از آسیب‌های یونان‌محوری در امان نمانده است. موضوع مورد نظر در این مقاله، یعنی تحولات سیاسی و نظامی جبهه‌های غربی هخامنشیان در رویارویی با یونانیان در فاصله پایان جنگ پلوپونزی و آنتالکیداس (۴۰۴-

۳۸۷ پ.م)، به صورت جنبی در آثاری که به تاریخ نظامی یونان در سده چهارم پ.م. و همچنین پژوهش‌هایی که به صلح آنتالکیداس پرداخته‌اند، بررسی شده است. پژوهشگرانی چون آتک،<sup>۱</sup> بلامایر،<sup>۲</sup> بروس،<sup>۳</sup> دواتو،<sup>۴</sup> همپلتون،<sup>۵</sup> پاسکوال،<sup>۶</sup> رودس،<sup>۷</sup> رایس،<sup>۸</sup> سیگر<sup>۹</sup> و توپلین،<sup>۱۰</sup> تامپسون،<sup>۱۱</sup> شریمپتون،<sup>۱۲</sup> اسمیت،<sup>۱۳</sup> آندرهیل،<sup>۱۴</sup> ویلسون،<sup>۱۵</sup> سیلی،<sup>۱۶</sup> هالند،<sup>۱۷</sup> بادیان<sup>۱۸</sup> و کاکول<sup>۱۹</sup> همه از نگاهی یونان‌شناسانه به بحث در این مورد پرداخته‌اند و پژوهش‌های آنان نیز تا حدودی رویکردی یونان‌محور<sup>۲۰</sup> (Sancisi-Weerdenburg, 1987: 117-131) دارد. امیرمهدی بدیع در کتاب *سترگ یونانیان و بربرها* (۱۳۸۶) مدت‌ها پیش به شکل مفصل و متهورانه -اما نه چندان روشمند- به نقد نگاه یونانی و اروپایی پرداخت و نشان داد که می‌توان با وجود منحصر بودن اطلاعات ما از درگیری‌های نظامی دو طرف به منابع یک‌سویه یونانی، با نقد درونی همین متون و تطبیق آنان با یکدیگر و با خواندن آنچه «بین خطوط» نهفته است، به تلاشی درخور برای افزودن به دانسته‌ها و اندکی منصفانه‌تر کردن قضاوت‌ها دست زد. همچنین خواندن کتاب علیرضا شاپور شهبازی با عنوان *یک شاهزاده هخامنشی -اگرچه برای مخاطب همگانی نوشته شده و از نقد تهی است و بر موضوع این پژوهش نیز کاملاً متمرکز نیست-* سودمند خواهد بود. واپسین اثری که در آن به این موضوع پرداخته شده، کتاب *مداخلات ایرانیان: شاهنشاهی هخامنشی، آتن، اسپارت ۴۵۰-۳۸۶* پ.م اثر جان هایلند است.<sup>۲۱</sup> این پژوهشگر نشان داد که سیاست هخامنشیان در موضوع یونان پس از خشایارشا برخلاف آنچه همیشه گفته‌اند، فقط تدافعی نبود و پارسیان همچنان سودای دخالت در یونان اروپایی را

1. Atack
2. Blamire
3. Bruce
4. Devoto
5. Hamilton
6. Pascual
7. Rhodes
8. Rice
9. Seager
10. Tuplin
11. Thompson
12. Shrimpton
13. Smith
14. Underhill
15. Wilson
16. Sealey
17. Holland
18. Badian
19. Cawkwell
20. Hellenocentrism
21. John Hyland. 2018. *Persian Interventions: The Achaemenid Empire, Athens, and Sparta, 450-386 BCE*, Johns Hopkins University Press.

در سر داشتند. البته این اثر نگاهی بیشتر گزارشی-تحلیلی به حضور هخامنشیان در جهان یونانی دارد و چندان به نقد منابع و دیدگاه‌ها نپرداخته است. از این رو، باید گفت نگاهی دیگر به این موضوع با رویکردی انتقادی به منابع و پژوهش‌های پیشین، ضروری جلوه می‌کند.

### پیش‌زمینه تاریخی

شکست‌های خشایارشا در یونان و سپس ناکامی‌های آتن و متحدانش در قبرس و مصر در دوره اردشیر یکم، باعث شد تا دو طرف به صلح موسوم به «کالیاس» رضایت دهند که بر پایه آن شاهد توقف کنش‌های نظامی و تخصصی دو طرف بودیم. هخامنشیان دیگر نیروهای زمینی خود را به کرانه‌های اژه نبردند و ناوگان آنان در این دریا حرکت نکردند و نیروهای اتحادیه دلوُس نیز به سوی بخش‌های شرقی مدیترانه بادیان برنیفراشتند و تسلط شاه بزرگ بر آسیای صغیر را پذیرفته بودند؛ تا اینکه جنگ پلوپونزی آغاز شد (Thucydides, 1972: 1/49-50).

در گام نخست (از ۴۳۱-۴۲۱ پ.م) که جنگ «آرخیدامی»<sup>۱</sup> نامیده شده است، آتش جنگ در یونان اروپایی شعله کشید و ایونیه تا حدود زیادی از ماجرا به دور بود؛<sup>۲</sup> زیرا اسپارت و همه متحدان آن به‌جز «کورینث»، قدرت‌هایی زمینی بودند و در خشکی منافع اتحادیه دلوُس را تهدید می‌کردند. از این رو، ناوگان دریایی آتن در دریاها و متحدان، یا به بیان بهتر مستعمرات این دولت در جزایر و سواحل ایونیه چندان به کار نمی‌آمد. با این حال، پس از مرگ «پریکلِس» محافظه‌کار و صلح‌طلب (۴۲۹ پ.م)، با بلند شدن ندهای مخالف در ایونیه و سرسختی نشان دادن برخی پولیس‌ها در خراج‌گزاری به آتن،<sup>۳</sup> این دولت ترتیبی داد که دولت‌شهرهای خودمختار متحد آتن در آسیا باروهای بلند خویش را فرو بریزند (Thucydides, 1972: 8/31, 35, 41, 50, 62) تا خودمختاری آنان از میان برود و بیش از پیش زیر نفوذ آتن قرار گیرند (Cawkwell, 1997: 122). منابع یونانی درباره سیاست‌های هخامنشیان در قبال این تحولات کاملاً سکوت کرده‌اند. تنها چیزی که می‌دانیم وجود یک موافقت‌نامه دیگر میان آتن به سفارت اپیلوکوس<sup>۴</sup> و شاه بزرگ در سال ۴۲۳/۴۲۲ پ.م. است

۱. آرخیداموس (Archidamus) شاه اسپارت بود.

۲. برای درک دولت‌شهرهایی که در متن جنگ بودند، باید به صلح نیکياس در سال ۴۲۱ پ.م. میان دو اتحادیه نگرست که در آنجا فهرستی از شهرهایی که در اثر جنگ تغییر وضعیتی در آنها داده شده، بیان شده است. همه

آن شهرها در یونان اروپایی بودند. درباره صلح نیکياس بنگرید به: Thucydides, 1972, 5: 18-22

۳. درباره تمرد دولت‌شهرها از پرداخت خراج به آتن و پیوستن آنان در مرحله دوم جنگ پلوپونزی به اتحاد

اسپارت و پارس، بنگرید به: Karwiese, 1980, 20: 7-9

که به دلیل مرگ اردشیر یکم، در نهایت توسط داریوش دوم تأیید شد (برای پیگیری بحث‌ها در این باره بنگرید به: Wade-Gery, 1958: 201; Sealey, 1954-1955: 325; Stockton, 1959: 61; Andrewes, 1961: 1; Raubitschek, 1964: 151; Mattingly, 1965: 273; Thompson, 1971: 119; Meiggs, 1972: 134).

اندکی پس از این توافق میان پارس و آتن، دولت‌های یونانی خسته از جنگ، اقدام به انعقاد صلحی کردند که نام صلح ۵۰ ساله یا صلح نیکياس<sup>۱</sup> گرفته است. البته پس از مدت بسیار کوتاهی مرحله دوم جنگ پلوپونزی (۴۱۳-۴۰۴ پ.م) با عنوان جنگ «دِکلیا»<sup>۲</sup> آغاز شد. در این زمان «تیسافرنس»<sup>۳</sup> (چیسَه‌فرنه؟) شهر ب لیدی، سیاست راهبردی نبوغ‌آمیز خود را برای مدیریت جبهه‌های غربی شاهنشاهی هخامنشی به کار بست که با وقفه‌ای کوتاه (دوره شاهزاده کورش کوچک) تا دهه‌ها کامیابی سیاست خارجی موفق پارس را در قبال جهان یونانی تضمین کرد. او پیمان صلح با اسپارت را جانشین پیمان‌های صلح پیشین با آتن کرد. این سیاست او نه برای اهدافی کوتاه‌مدت و گذرا چون بحران آمورخس بود و نه چنان‌که کلان‌روایت غربی گفته است برای نزدیکی ایدئولوژیک با اسپارت غیردموکراتیک و دشمنی ایدئولوژیک با آتن دموکراتیک!<sup>۴</sup> تیسافرنس می‌دانست که اسپارت ناوگان دریایی نیرومند ندارد و چنانچه با کمک پارس به چنین توانی برسد، آنگاه یکه‌تازی آتن در دریاها و غرب قلمرو هخامنشی، جای خود را به توازن قوا میان دو دولت متخاصم یونانی می‌دهد که باعث می‌شود پارس به میانجی‌گری پردازد و از موضعی بالاتر هم نفوذ خود را بر آسیای صغیر، قبرس و مصر تضمین کند و هم حتی در امور یونان اروپایی، داور جنگ بی‌پایان دولت‌شهرها باشد. اگر سیاست پیشین دولت هخامنشی (بی‌طرفی در جنگ) حفظ می‌شد، با توجه به توان زمینی همیشه بهتر اسپارت و ناوگان بزرگ آتن، نتیجه جنگ هرچه که بود، منافع هخامنشی در قلمرو خودش همیشه از سوی یونان تهدید می‌شد. البته کمک تیسافرنس به اسپارت بی‌حد و حصر و بدون شروط ریزبینه نبود. سیاستی که بنگستون نام آن را «الاکلنگ» گذاشته و طی آن از اسپارت به اندازه‌ای پشتیبانی می‌شد که نتواند جنگ را زود تمام کند (بنگستون، ۱۳۸۸: ۲۵۴-۲۵۹). گویا هدف تیسافرنس نابودی کامل آتن نبود؛ زیرا این رخداد به منزله بازگشت دوباره فضای تک‌قطبی در دریاها و ایونیه (این بار به نام اسپارت) بود. این سیاستمدار باهوش در درجه نخست خواهان آن بود که جنگ آن قدر پیش برود که از هر دو دولت بزرگ یونانی چیزی جز

1. Nicias
2. Dekeleia
3. Tissaphernes

۴. از قضا آتن در این زمان حکومتی اولیگارشی (استبداد گروهی) بر پا کرده بود. بنگرید به:

نام باقی نماند و در درجه بعدی در پایان جنگ، قدرت و نفوذ دریایی آنان در مرزهای هخامنشیان با یکدیگر برابر باشد. توکودیدس این سیاست‌های بخردانه تیسافرئیس را ناشی از مشورت آلکیبیادس دانسته است (Thucydides, 1972: 8/45-46).

در سال ۴۰۷ داریوش دوم پسر نوجوان خود<sup>۱</sup> شاهزاده کوروش را به جای تیسافرئیس به عنوان شهرب لیدیه و فرمانده کل پارس در جبهه غربی تعیین کرد. کوروش به مرور راهبرد تیسافرئیس را کنار گذاشت و نه تنها کمک‌های نامنظم تیسافرئیس به اسپارت (به دلیل قدرت‌گیری بیش از اندازه آن دولت) را به شکلی منظم درآورد، بلکه بر حجم آن نیز به گونه‌ای افزود که جنگ هرچه زودتر مغلوبه شود (Kagan, 2004: 443). به گزارش کسنفون، این شاهزاده تندخو و سبک‌سر پارسی همه خراج گردآوری شده از سراسر ایونیه را یکجا به «لوساندر» سردار اسپارت بخشید (Xenophon, 1918: 2/ 1.14). بنا بر گزارش توکودیدس، حتی می‌توان گفت کمک‌های تیسافرئیس به اسپارت حالت وام داشت و باید پس از پایان جنگ بازپرداخت می‌شد؛ درحالی‌که بخشش‌های کوروش کمک‌هایی بلاعوض بودند (Thucydides, 1972: 8/58, 6). به نظر هایلند، اینکه کوروش به جای رفتن به افسوس که یکی از مراکز مهم تجمع نظامی نیروها بود، ترجیح می‌داد در سارد بماند و مانند یک پادشاه در بارگاه خود اسپارتیان را دیدار کند، این بود که هم به آنان قوت قلب بیشتری بدهد و هم به مرور خود را در قامت یک شاه نمایان سازد.<sup>۳</sup> پلوتارک روایتی متأخر ولی آموزنده دارد که براساس آن، کوروش به لوساندر گفت اگر پدرش هیچ پولی به او ندهد تا به لوساندر بدهد، او اریکه‌ای را که هنگام بار دادن بر آن می‌نشست، خرد می‌کند تا به او کمک کند (Plutarch, 1917: 9). بر بنیاد این روایت، کوروش به شکلی خودسرانه، کاملاً بر ضد سیاست‌های کلان هخامنشی که تیسافرئیس طراحی کرده و مورد پذیرش داریوش دوم بود، عمل می‌کرد و پیری و بیماری شاهنشاه هخامنشی و نفوذ بالای این شاهزاده به واسطه مادر نیرومندش پروساتیس،<sup>۴</sup> مانع دستگاه سیاست خارجی پارس در مسئله یونان به رهبری تیسافرئیس شده بود. ما که امروز بیرون از گود تاریخ نشسته‌ایم و رخدادهای سپسین (شورش کوروش بر ضد برادر بزرگترش اردشیر) را می‌دانیم، می‌توانیم حدس بزنیم که شتاب کوروش برای به فرجام رساندن جنگ با پیروزی اسپارت دلایل شخصی داشت و بر پایه کلان‌راهبردهای هخامنشی نبود. به این ترتیب، پس از یک شکست مفتضحانه در ابتدای کار،<sup>۵</sup>

۱. به نظر هایلند او در این زمان شانزده ساله بود (Hyland, 2018: 98).

۲. درباره جزئیات کمک‌های پارس به اسپارت در این زمان، بنگرید به: Karwiese, 1980: 11.

3. Hyland, 2018: 108.

4. Parysatis

۵. بنگرید به: Hyland, 2018: 111-114.

در عرض چند سال با صرف هزینه‌های هنگفت و کمک تعیین کننده پارس به اسپارت، ناوگان آتن در نبرد تاریخی «آگوسپوتامی»<sup>۱</sup> شکست خورد و سرنگون شد.

### از سرنگونی آتن تا کنفرانس صلح سارد

با اختصاص ۲۲۴۸ تا ۲۶۰۰ تالان کمک‌هزینه که چهار برابر کمک‌های سالانه پیش از کورش بود (Hyland, 2018: 116-117)، اسپارت توانست در سال ۴۰۴ پ.م. جنگ بزرگ را با پیروزی پشت سر بگذارد. شکست مطلق اتحادیه دلووس و فتح شهر آتن به دست لوساندر، به نوبدی نظام سیاسی آن (جایگزینی اولیگارش‌ی به جای دموکراسی) و فروریزی دیوار دفاعی آن انجامید (Xenophon, 1918: 1, 4 ; Diodorus, 1814: XIV/12)؛ آن هم بدون آنکه روشن شده باشد که این اقدام چه منفعت و مصلحتی برای شاهنشاهی هخامنشی به دنبال داشته است. روی کاغذ می‌شد در نظر گرفت که شهرهای یونانی‌نشین بیشتری در ایونیه خراج‌گزار شاه بزرگ شده بودند، ولی محاسبات نشان داد که بازگشت سرمایه‌گذاری بی‌حساب و کتاب شاهزاده کورش در جنگ پلوپونزی از مسیر درآمدهای مالیاتی مناطق تازه‌فتح‌شده نیاز به پانزده تا بیست سال زمان داشت (Hyland, 2018: 121). حضور سیاسی-نظامی پارسیان در دریاها و کرانه‌ها که عاملی بازدارنده برای جلوگیری از شورش‌های درون‌شاهنشاهی و ضامن باز ماندن مسیرهای بازرگانی دریایی بود، پیش از فروپاشی آتن رخ داده بود. ناپودی آتن عملاً به برپایی قدرت دریایی اسپارت انجامید که خود تهدید دیگری بود. از این رو، برخلاف مسیری که بیشتر پژوهشگران رفته‌اند، به نظر می‌رسد با هیچ توجیهی جز اغراض شخصی شاهزاده کورش نمی‌توان آن سیاست هخامنشی را توضیح داد.

غیبت شاهزاده هخامنشی که به منظور نبرد با برادر تاجدارش به سوی بابل رفت و در نهایت کشته شدن او در نبرد کوناکسا (۴۰۱ پ.م) و بازگشت دشمن کورش یعنی تیسافرنس بر جایگاه پیشین خود، یعنی شهری لیدیه و فرمانداری کل جبهه‌های غربی (شامل ایونیه) (Diodorus, 1814: XIV/12) معادلات را کاملاً بر هم زد. اسپارت عملاً به دشمنی برخاست و دولت‌شهرهای ایونیه نیز داد استقلال سر دادند (Diodorus, 1814: XIV/35).

تیسافرنس راهبرد سنتی هخامنشی، یعنی عدم پشتیبانی یک‌طرفه از یک دولت و یا همان «سیاست الاکلنگی» را اعاده کرد تا محور سارد-اسپارت درهم شکنند (see Karwiese, 1980: 3).

#### 1. Aegospotami

۲. برخی مثل Grote گمان می‌کردند اگر کورش در نبرد با برادر پیروز می‌شد، کاری را می‌کرد که بعدها فیلیپ و اسکندر کردند؛ یعنی فتح کامل یونان و الحاق آن به جهان هخامنشی (Grote, 1907: 7/226-227).

در سال ۴۰۰ پ.م. اسپارت سپاهی به تعداد هفت هزار نیرو به فرماندهی «تیمبرون»<sup>۱</sup> به افسوس در آسیا اعزام کرد. اشتباه کورش در بر هم زدن توازن قوا، خود را در اینجا نشان داد. در شرایطی که مصر نیز پس از جدایی از قلمرو شاه بزرگ مورد پشتیبانی اسپارت قرار گرفته بود، هیچ قدرت یونانی وجود نداشت که پارس بتواند آن را به منظور یک جنگ نیابتی بر ضد اسپارت برانگیزاند و مجبور به رویارویی مستقیم بود. با این همه، سپاه اسپارت در آسیا کار چندان از پیش نبرد و حتی سپاهیان همراه کسنفون (نجات‌یافتگان ده‌هزار یونانی گریخته از کوناکسا) هم پس از پیوستن به تیمبرون اقدام مهمی نکردند. در ادامه، «دیرکولیداس»<sup>۲</sup> اسپارتی رسید و طی سال‌های ۳۹۹-۳۹۷ پ.م. شهرهای منطقه تروآ همچون ایلوم<sup>۳</sup> را تصرف کرد (Diodorus, 1814: XIV/38). «فرنه‌بازوس» شهر بفریگیه، از اردشیر دوم اجازه گرفت با کمک قبرسی‌ها و دریاسالاری کونون<sup>۴</sup> آتنی، به جنگ با سپاهیان اسپارت مستقر در افسوس برود. در این زمان دولت آتن هنوز کاملاً از وضعیت شکست‌خورده‌گی نظامی و سیاسی خارج نشده بود و نمی‌توانست به صورت رسمی به اتحادی بر ضد اسپارت وارد شود. از همین رو، چهره برجسته این شهر کونون و یارانش در قالب مزدور به خدمت هخامنشیان درآمدند و کمک‌های مالی آتنی‌ها به او نیز در ظاهری خصوصی و داوطلبانه انجام گرفت (Bruce, 1966: 276-277).

از سال ۳۹۷ پ.م. آتن کم‌کم این جسارت را یافت که به عنوان یک دولت مستقل قد علم کند و به نزد شاه بزرگ سفیر بفرستد. نخستین سفیران آتن پس از ربع قرن دشمنی با پارس، به سوی شوش روانه شدند، اما از بخت بد در همان یونان به دست نیروهای اسپارت دستگیر و به اسپارت برده و اعدام شدند.<sup>۵</sup> بنا بر نوشته‌ها، آتن از پذیرش پول اهدایی پارس - که به رشوه تعبیر می‌شد - برای آغاز جنگ با اسپارت خودداری کرد. هرچند بعدها که جنگ کورینث به صورت رسمی آغاز شده بود، آنان پول را پذیرفتند (Hellenica Oxyrhynchia, 1988: 2/2; see Bruce, 1966: 277).

البته تکه‌ای از سنگ‌نبشته‌ای از آتن آن دوره وجود دارد که به پیمان صلح با «شاه» اشاره دارد (Gastaldi, 1988: 35-55). باید توجه داشت که واژه شاه<sup>۶</sup> در پس‌زمینه یونان عصر کلاسیک بدون ارجاع دیگری، به شاه بزرگ یا همان شاه پارس اشاره دارد

1. Thimbron
2. Dercylidas
3. Ilium
4. Conon

۵. اعدام پیک و سفیر در فرهنگ یونان باستان پدیده غریبی نبود (Bruce, 1966: 272).

۶. Basileus: βασιλεύς



(Rhodes, 2016: 179). در این سنگ‌نبشته آمده است این حکمی رسمی برای قدردانی از زحماتِ هراکلیدس کلازومنی<sup>۱</sup> است که در سفارتِ نزد شاه [ارس] در رابطه با پیمان صلح بسیار مشتاق عمل کرده و به همین دلیل زین‌پس اگر کسی او را به قتل برساند، همان مجازاتی را خواهد داشت که مجازات خشونت بر ضد یک شهروند آتنی در پی دارد (see Rhodes, 2016: 177-178). با توجه به اینکه خط سنگ‌نبشته متعلق به آغاز سده چهارم پ.م. آتن است، محتمل‌ترین گمان این است که آن را در اشاره به صلح میان آتن و پارس در دهه ۳۹۰ پ.م. بدانیم؛ صلحی که همچون صلح کالیاس (۴۴۹ پ.م) میان آتن و پارس، تاریخ‌نگاری یونانی آن را نادیده گرفته است.<sup>۲</sup>

در این زمان اسپارت بالاترین توان نظامی خود را به میدان نبرد فرستاده بود. آنان از زمین و دریا با چهل کشتی و سی‌هزار نیرو به افسوس رسیدند، ولی در آنجا به جای جنگ، به آتش‌بس رضایت دادند (Schmitt, 1991: 636-637). براساس محتوای «پیشنهاد شاهانه» در سال ۳۹۶ پ.م. که در واقع آتش‌بسی میان تیسافرئس و تیتراوستس<sup>۳</sup> به نمایندگی از اردشیر دوم و آگسیلائوس بود، مقرر شد شاه اسپارتی از آسیا بیرون برود و شهرهای یونانی در عین خودمختاری خراج خود را همچون پیش به پارسیان بپردازند (Xenophon, 1918: 3, 4, 25). در سال‌های بعد نیروهای پارسی در دژ «ساساندا»<sup>۴</sup> در کاریه و نیروهای دریایی در لنگرگاه «کنون»<sup>۵</sup> در نزدیکی این محل مستقر شدند. آگسیلائوس دوم پادشاه اسپارت که خود را یک آگاممنون<sup>۶</sup> (یکی از شخصیت‌های داستان‌های هومر) و اردشیر دوم را یک پریام<sup>۷</sup> تصور می‌کرد و می‌خواست حماسه تروا را تکرار کند، در معبد آرتمیس<sup>۸</sup> در آئولیس<sup>۹</sup> به تقلید از پادشاه اساطیری یونان، به قربانی مشغول بود که نیروهای تیس<sup>۱۰</sup> یورش آوردند، مراسم را برهم زدند و پادشاه اسپارتی را از آنجا بیرون کردند (Xenophon, 1918: 3, 9, 3-4). تاریخ‌نگاری یونان‌محور آگسیلائوس را در قامت یک مبارز در مسیر جهاد پان‌هلنی تصویر کرده است (see Hamilton, 1980: 87)؛ بی‌آنکه توجه شود درگیری اسپارت با پارس بر سر ایونیه منحصر به

1. Heraclides of Clazomenae

۲. البته پژوهشگران دیگر این سنگ‌نبشته را به صلح آنتالکیداس (۳۸۶ پ.م) و یا اپیلوکوس (۴۲۲ پ.م) منسوب کرده‌اند. (Mattingly, 1988: xxxii; Gastaldi, 1988: 35-55).

3. Tithraustes

4. Sasanda

5. Caune

6. Agamemnon

7. Priam

8. Artemis

9. Aulis

10. Thebes

آگسیلائوس نیست و این پادشاه لنگان اسپارتی فقط به جنگ نمی‌اندیشید و بعدها از در صلح درآمد.

تا سال ۳۹۴ پ.م. که آگسیلائوس در ایونیه به غارت مشغول بود (Ibid, 79-80)، ناوگان اسپارت نیز با ناوگان پارسی-آتنی درگیر بودند. در این زمان حمله دریایی فاراکس<sup>۱</sup> اسپارتی از جزیره رودس به کاریه نیز توسط نیروهای پارسی عقب زده شد و کونون در رودس فرود آمد (Diodorus, 1814: XIV/80). در سال ۳۹۵ پ.م. پس از یک شکست نه‌چندان تعیین‌کننده، پروساتیس ملکه مادر بهانه لازم را برای گرفتن انتقام پسرش کورش از تیسافرئیس به دست آورد (Hyland, 2018: 138)، اما در غیاب تیسافرئیس نیز سیاست اصولی او از سوی جانشینانش ادامه یافت. به این ترتیب که آتن کوچک و ضعیف‌شده باید تقویت می‌شد تا در برابر امپریالیسم نوظهور اسپارت بایستد. پس اتحادیه‌ای بی‌سابقه میان آتن و دشمنان سنتی‌اش کورینث<sup>۲</sup> و تبس و همچنین آرگوس (دشمن همیشگی اسپارت) ایجاد شد تا با کمک پارس تعادلی میان دو طرف مخاصمه ایجاد شود.<sup>۳</sup> از این رو، اسپارت مجبور شد پادشاه جنگ‌سالارش آگسیلائوس را برای دفاع به شهر فرا بخواند (Xenophon, 1918: 3/5, 2). البته سپاه دیگری از اسپارت به فرماندهی پیساندر<sup>۴</sup> با ۸۵ کشتی به فوسکوس<sup>۵</sup> در خرسونیس<sup>۶</sup> در کاریا حمله کرد؛ که مجبور به عقب‌نشینی شد. نهایتاً در نبرد تعیین‌کننده «کنیدوس»<sup>۷</sup> در جنوب غربی آناطولی به سال ۳۹۴ پ.م. همان بلایی بر سر اسپارت آمد که یک دهه پیش بر سر آتن در نبرد «آگوسپوتامی»<sup>۸</sup> آمده بود. نیروهای هخامنشی به فرماندهی کونون آتنی و فرنه‌بازوس همه ناوگان اسپارت را به نابودی کشاندند. پیساندر در میانه جنگ خودکشی کرد و باقی نیروها کشته یا اسیر شدند و یا گریختند (Diodorus, 1814: XIV/83). جزیره‌های کُوس (Kos) و سپس خیوس<sup>۹</sup> به دست نیروهای هخامنشی افتاد و اهالی موتیلن<sup>۱۰</sup> و افسوس خودشان نیروهای اسپارتی را از شهر بیرون راندند (Diodorus, 1814: XIV/83). پارسیان به فرماندهی فارنه‌بازوس حدود یک سده پس از خشایارشا دوباره عزم یونان اروپایی کردند. این

1. Phrax

2. Corinth

۳. برای بررسی تحولات کورینث که در این سال‌ها نظام سیاسی اولیگارشی و سیاست خارجی خود در اتحاد با

اسپارت را در پی تحولی که به انقلاب تعبیر شده است، کاملاً تغییر داد، بنگرید به: Hamilton, 1980: 87-91

4. Peisander

5. Phycus

6. Chersonesus

7. Knidus

8. Aegospotami

9. Chios

10. Mytilene

گزارش‌ها را مدیون دیودور پان‌آتن هستیم. دلیلش احتمالاً علاقه نداشتن او به اسپارت و کینه‌اش از در هم کوبیده شدن شهر محبوبش آتن توسط آن دولت در جنگ پلوپونزی است. ایسوکراتس یک پروپاگانديست آتن‌دوست دیگر (Wilson, 1966: 54) نیز در گفتاری با عنوان «پان‌آتنایکوس» نوشته است: «در زمان سروری ما، آنان (هخامنشیان) نه اجازه داشتند از رود هالیس بگذرند و نه در دریا از فاسلیس گذر کنند، ولی در زمان سروری لاکه‌دمونی‌ها (اسپارتی‌ها) نه تنها آزادی پیشروی زمینی و دریایی تا هر جا که دلشان خواست را یافتند، بلکه فرمانروای شهرها هم شدند» (Isocrates, 1980: 59-60). چنان‌که آتک نشان داده، آرمان ایسوکراتس یونان متحد بر ضد پارس، اما متحد پشت سر آتن بود (Atack, 2018: 11).

البته پلوتارک پان‌هلن که به کل جهان یونانی علاقه داشت، تنها کسی است که با اشاره به آن جمله بسیار تکرار شده منسوب به آگسیلائوس که «من از ده‌هزار کماندار پارسی (کنایه از سکه دریک) شکست خوردم» از محکوم کردن آتن یا اسپارت طفره رفته و شکست‌های یونان را به گردن وسوسه طلای پارسی و خیانت سیاستمداران پول‌پرست انداخته است (Plutarch, 1917: 15, 6). بقیه نویسندگان آتنی که چشم دیدن سروری اسپارت را نداشتند، شکست‌های یونان در دوره پس از پایان جنگ پلوپونزی - که اسپارت سرور یونان اروپایی بود - را سستی و کم‌کاری لاکه‌دمونی‌ها وانمود می‌کردند و به گونه‌ای می‌نگاشتند که پیش از آن، مفاد خیالی صلح کالیاس حکمفرما بوده است.<sup>۱</sup> آنان علاقه‌ای نداشتند بپذیرند که قدرت آتن اتفاقاً خیلی ساده‌تر توسط هخامنشیان - در قالب جنگ پلوپونزی - نابود شده بود (See Xenophon, 1921). در بهار ۳۹۳ پ.م. ناوگان هخامنشی به فرماندهی فرنه‌بازوس و با همراهی کونون، پس از تعمیر دیوار دفاعی جزیره فونیکوس<sup>۲</sup> (در کیتیرا<sup>۳</sup>) در جنوب پلوپونز بر ضد اسپارت، شبه‌جزیره را دور زد و سراسر کرانه‌های پلوپونز را درنوردید تا اینکه در کورینت (مرز پلوپونز و آتیکا) لنگر انداخت (Xenophon, 1918: 4/8, 7-8). شهر پارس از کورینت راهی آتن شد و پس از برگزاری شوراهاى نظامی - سیاسی بازگشت (Pascual, 2009: 59/84-85). آیا رؤیای خشایارشا - چنان‌که در تاریخ‌نگاری یونانی بازتاب یافته - چیزی جز این بوده است؟ جالب است که اوایل سده چهارم پ.م. هر سه قدرت اسپارت، آتن و پارس شعار «آزادی یا خودمختاری شهرهای یونانی آسیا» را سرلوحه مذاکرات خود برای تحت فشار گذاشتن رقیبان منطقه‌ای کرده بودند؛ درحالی‌که نه در این سده و نه در سده پیشین (پس از سرکوب شورش ایونیه در دوره داریوش بزرگ ۴۹۹-۴۹۰ پ.م.)

۱. در جای دیگری به این موضوع پرداخته‌ایم. بنگرید به: غضنفری و روشن‌ضمیر، ۱۳۹۹: ۸۱-۸۴.

2. Phoenicus

3. Kithira

خواستهای داشته باشند یا دست کم سیاست واقعاً فعالی برای آزادی و خودمختاری خود در پیش گرفته باشند.<sup>۱</sup>

اوج اجرای راهبرد تیسافرنس (موازنه منفی در احیای امپریالیسم دو قدرت یونانی) را باید در زمانی دید که به روایت دیودور، تری بازوس فرمانده نیروهای شاه در آسیا، پس از آنکه دید کونون با کمک قوای هخامنشی در حال احیای دوباره امپراتوری آتن است و حتی در شهر آتن برخلاف سنت‌ها تنیدگی از این سیاستمدار زنده برافراشته بودند،<sup>۲</sup> او را دستگیر کرد و در سارد به غل و زنجیر کشید (Diodorus, 1814: XIV/84; see Fine, 1983: 550). البته در یاسالار آتنی پس از چندی با یک صحنه‌سازی عمدی از سوی تری بازوس توانست بگریزد (Mosley, 1973: 21).<sup>۳</sup> تاریخ‌نگاری یونانی و پژوهشگران جدید با شخصیت‌پردازی‌های ساده، تری بازوس شهرپ لیدیه پس از تیسافرنس را اسپارت‌دوست و فرنه بازوس شهرپ فریگیه (و استروتاس شهرپ بعدی لیدیه) را آتن‌دوست قلمداد کرده‌اند.<sup>۴</sup> حال آنکه شاید همه این شخصیت‌ها مهره‌های شطرنجی بودند که بسته به مقتضیات زمان و مکان نقش «پلیس خوب و پلیس بد»<sup>۵</sup> را ایفا می‌کردند و این تاکتیک‌های ظاهراً متعارض جزئی از برنامه‌های کلان و راهبردی هخامنشیان بود که در سطحی بالاتر طراحی می‌شد.

در سال ۳۹۳ پ.م. تری بازوس کنفرانس صلحی در سارد تشکیل داد و آنتالکیداس از اسپارت به این شهر دعوت شد. از آتن نیز کونون این بار نه به عنوان مزدور خصوصی، بلکه به عنوان نماینده رسمی آتن در این نشست شرکت کرد (Xenophon, 1918: 4/8, 12-16). اسپارت به خوبی می‌دانست که امکان ندارد بتواند جنگ را در دو جبهه با پارس و اتحادیه یونانی پیش برد، پس عاقلانه آن بود که دست از شعار آزادی‌بخشی ایونیه (یا آرمان‌های استعماری‌اش در آسیا) بردارد و با هخامنشیان به صلح دست یابد (Smith, 1954: 274). اسپارت امیدوار بود که حتی شاید بتواند کاروان کمک‌های پارس به آتن را به سوی خود

۱. برای بحث مفصل بنگرید به: مقاله Seager & Tuplin, 1980.

۲. درباره روند احیای قدرت آتن در دهه ۳۹۰ پ.م. در زمان کونون و جلوگیری پارسیان از آن، بنگرید به:

Seager, 1967: 95-115

۳. در نهایت، کونون به شکلی که مورد اختلاف است، از صحنه روزگار محو شد. احتمالاً او به پاس خدماتش در دوره بازنشستگی به قبرس فرستاده شد و همان‌جا درگذشت (see Swoboda, 1922: 1332-1333).

۴. برای ارجاعات کلاسیک و بحث‌های مدرن درباره این تقسیم شخصیت‌های پارسی به «آتن‌دوست» و «اسپارت‌دوست» بنگرید به: Devoto, 1986: 191-202.

منحرف کند.<sup>۱</sup>

تفاوت قائل شدن میان راهبرد آنتالکیداس که به صلح طلبی سرشناس بود و آگسیلائوس که به شعار آزادی ایونیه و جنگ با پارس شناخته می‌شد، شاید به نتیجه مطلوب نرسد (Ibid, 278)؛<sup>۲</sup> زیرا بنا بر آنچه می‌دانیم آنتالکیداس خود مردی جنگی بود و تا پیش از صلح، در میدان نبرد به تاخت و تاز مشغول بود. از سوی دیگر، می‌دانیم که سامانه سیاسی اسپارت استبداد فردی نبود. پادشاهان (دو پادشاه موازی) ریاست قوه مجریه‌ای را در دست داشتند که مسئول اجرای سیاست‌های شورای ایفورها<sup>۳</sup> بود؛ یعنی دولت اسپارت روزی آگسیلائوس را به جنگ با پارس اعزام کرد و روزی هم او را نگهبان صلح شاه قرار داد.

توافق دوجانبه تری‌بازوس شهر ب پارسی و آنتالکیداس سیاستمدار اسپارتی وضعیت موجود را که در قالب آن همه آسیای صغیر شامل ایونیه در اختیار شاه بزرگ قرار می‌گرفت، تأیید می‌کرد و همچنین با صراحت می‌گفت که شهرها و جزایر اروپایی به‌جز پلوپونز (که اسپارت آنها را به زیر سلطه خود می‌خواست) باید مستقل باشند. این مسئله به‌ویژه به زیان آرگوس دشمن اسپارت بود که کورینث را زیر نفوذ گرفته بود، اما تلاش‌های تری‌بازوس - که به قول کسینفون اسپارت دوست بود ( Xenophon, 1918: 74/8) - نتیجه نداد و شاهنشاه هخامنشی با صلح مخالفت کرد؛ چون در آتن نیز شهروندان با صلح مخالفت کردند و به ادامه جنگ با اسپارت (و همراهی با پارس) رأی دادند (see Roberts, 1980: 105). البته پژوهشگران آتن را تنها عامل ویرانگر این طرح صلح دانسته‌اند (Hyland, 2018: 159)، ولی اینکه اردشیر بی‌درنگ تری‌بازوس را از شهر بی‌لیدی برکنار کرد و استروتاس<sup>۴</sup> را که سیاستی جنگ طلبانه داشت، به‌جایش برگزید ( Xenophon, 1918: 65/1)، نشان از این دارد که شهر ب پارسی خودسرانه و برخلاف نظر شاهنشاه عمل کرده بود. با توجه به ادامه راهبرد تیسافرنس (ادامه جنگ فرسایشی)، اسپارت در سال بعد تلاش کرد این بار بدون پارس به یک صلح جامع در یونان در شهر خود دست یابد (Bruce, 1966: 278)، اما دور از چشم اسپارت دست پنهان پارسی از آستین دیگر دولت‌های یونانی درآمد و ندای مخالفت با صلح اسپارتی در نشست

۱. نظر بر این است که آنتالکیداس اسپارتی به دنبال تغییر سیاست هخامنشیان، درصدد دوستی با آتن و دشمنی با اسپارت بود و نشست‌های صلح آن سال‌ها نتیجه این تلاش‌ها بود و پارسیان بیشتر انفعالی بودند. جالب است کسی حدس نزده است که شاید این پارسیان بودند که چنین سیاست‌های چندجانبه را طراحی می‌کردند (برای نمونه بنگرید به: Devoto, 1986: 193)

۲. برای نظر مخالف که به رقابت آنتالکیداس و آگسیلائوس باور دارد بنگرید به: Devoto, 1986: 191-202

۳. شورای قانونگذاری در اسپارت که پادشاهان ملزم به اجرای مصوبات آنان بودند.

۱۰۶ / حضور هخامنشیان در ایونیه: از پایان جنگ پلوپونزی تا صلح ... / کلتوم غضنفری و ...

۳۹۲ پ.م. در اسپارت چنان بالا گرفت که کار به جایی نرسید.

### صلح شاه (صلح آنتالکیداس)

در سال ۳۹۱ پ.م. تیمیرون دوباره به آسیا حمله کرد، ولی باز هم نیروهای پارسی به فرماندهی استروتاس شکستی تمام‌عیار بر او تحمیل کردند (Diodorus, 1814: XIV/99). در نهایت سردار اسپارتی کشته شد (Xenophon, 1918: 4/8, 18) و همزمان ناوگان آتن نیز به رهبری «تراکی بول» پس از غارتگری در اوریمیدون، از سوی بومیان بیرون رانده شدند و به رودس رفتند و در آنجا نیز برخلاف زمان کونون، از آنان استقبال نکردند. پس جنگی خونین در گرفت که به کشته شدن سردار آتنی انجامید (Xenophon, 1918: 5/1, 31; Diodorus, 1814: XIV/110). در این زمان پیدا بود که پارس در واقع و در عمل خواهان کامیابی هیچ یک از این دولت‌های یونانی نیست، بلکه خواهان ادامه جنگ فرسایشی در یونان است. با این حال، دو عامل مهم باعث شد تا هخامنشیان مجبور شوند دست‌کم در ظاهر به خاتمه جنگ و برقراری صلح رضایت دهند. نخست شورش «اواگوراس»<sup>۱</sup> شاه قبرس و هم‌پیمانی او با مصر - که سال‌ها پیش از هخامنشیان جدا شده بود - به سال ۳۹۰ پ.م. و پشتیبانی آتن از این شورش (Xenophon, 1918: 4/8, 24; Diodorus, 1814: XIV/99, 44/8, 24) باعث دل‌سرد شدن شاه بزرگ از دوستان سال‌های گذشته شد. دیگر اینکه اسپارت برخلاف یک دهه پیش، دیگر به هیچ‌عنوان قدرتی دریایی و تهدیدی برای آسیا به شمار نمی‌آمد. این دو موضوع دولت پارس را بر آن داشت که کفه «الاکلنگ» را دوباره به سمت اسپارت برگرداند. تری‌بازوس بار دیگر سکان هدایت کشتی سیاست خارجی پارس را در دست گرفت و پس از اطمینان از صلح پارسی، ضمن ازدواج با دختر شاهنشاه هخامنشی، فرماندهی نبرد بر ضد اواگوراس شورشی را در دست گرفت (Xenophon, 1918: 5/1, 28; Diodorus, 1814: XIV/29, 1; Plutarch, 1917: 6.6; Justinus, 1853: 27, 7).

همچنین برخلاف گفته‌های هایلند که آتن در وضعیت تهدیدکننده‌ای بود و پارس احساس خطر کرد (Hyland, 2018: 164)، به نظر می‌رسد در آن زمان این آتنی‌ها بودند که از جنگ خسته شده بودند. اوضاع اقتصادی شهر به جایی رسیده بود که قربانی‌های مذهبی تعدیل شده و نگهداری باراندازها و باروها رها شده بود (Lysias, 1930: 30, 21-22). اسپارت نیز از چند سال پیش جنگ را برای خود بی‌فرجام می‌یافت و نهایتاً این دولت بود که پیشدستی کرد و آنتالکیداس را به شوش فرستاد تا بدون هیچ پیش‌شرطی صلح تحمیلی از سوی شاه بزرگ را

---

1. Evagoras

پذیرا شود. آتن و دیگر قدرت‌های یونان اروپایی نیز با اکراه مجبور به تن دادن به قرارداد شدند. همه شهرهای یونانی آسیا که با ترکیبی از پیروزی‌های نظامی و سیاسی، پیشتر به دست آمده بود، رسماً به شاه تعلق گرفت و اعلام شد که همه شهرهای یونان اروپایی هم مستقل (پارس، آتن، اسپارت) خواهند بود.

سال بعد اسپارت میزبان دومین نشست صلح بود که در آن سفیران و رهبران همه دولت‌های مستقل یونانی شرکت کردند و دوباره تضمین دادند که به مفاد صلح شاه وفادارند (Xenophon, 1918: 5/1). در این نشست اسپارت تفسیر خود از این صلح را به دولت‌های یونانی، به‌ویژه آتن تحمیل کرد که بر پایه آن اسپارت به عنوان تضمین‌کننده صلح<sup>۱</sup> در یونان اروپایی عملاً ژاندارم<sup>۲</sup> پارس در منطقه (یعنی سرور یونان اروپایی) بود که اجازه داشت به چیرگی تیس بر بئوتیا و نفوذ آرگوس بر کورینت پایان دهد (Hamilton, 1980: 90).

گزارش‌های یونانی آتن و تیس را واپسین دولت‌ها (یعنی ناراضی‌ترین‌ها) می‌دانند که این قرارداد تحمیلی را پذیرفتند؛ به‌ویژه تیس که از سوی اسپارت تهدید جدی شد (Bruce, 1966: 279). منافع این همسایه شمالی آتن از این صلح، حتی از آتن نیز کمتر بود و همین نطفه‌ای برای ادامه سیاست تفرقه‌انگیز پارس در یونان در دهه‌های بعدی شد. البته نباید در کامیابی اسپارت و ناکامی آتن زیاده‌روی کرد. همان‌گونه که آندوکیدس تأکید کرده است، زمانی که جنگ‌های کورینتی آغاز شد، اسپارت ارباب دریاها و خشکی‌ها بود، ولی با پذیرش این پیمان صلح، همه طرف‌ها از امپراتوری محروم شدند. پس نتیجه برای آتن باید خوشایند بوده باشد (Andocides, 1968: 14-17). پیامد این پیمان آن بود که اتحادیه پلوپونزی نیز به سرنوشت اتحادیه دلوس دچار و منحل شد و جنگ‌های پارسیان با یونانیان به شکلی آشکار و به صورت قطعی به نفع پارسیان پایان یافت. هایلند بر این باور است که این صلح به معنای پیروزی مطلق هخامنشیان نبود؛ زیرا چندین سال بعد اسپارت با بهره‌گیری از نقش ژاندارمی خود در یونان اروپایی، به دنبال تثبیت سلطه خود رفت و آتن نیز دوباره اتحادیه‌ای دریایی در اژه تشکیل داد (Hyland, 2018: 166-167). البته به نظر نگارندگان این سطور، چنین تحولاتی هرگز به معنای اعاده وضعیت سال‌های پیش از صلح شاه نبود. قدرت اسپارت نسبت به دوره پیش بسیار کمتر بود و اتحادیه به ریاست آتن نسبت به اتحادیه دلوس پیشین به کاریکاتور می‌مانست. از همین رو، تیس هر دو را در هم کوبید.

لوسیاس در خطابه‌ای در مدح شهدای جنگ کورینت<sup>۳</sup> گفته است: «آنان (آتنیان) یونان را

---

1. Guarantor of the Peace  
2. Hellenic Policeman

۳. میان دولت‌های بزرگ یونانی اروپایی بر ضد اسپارت پس از جنگ پلوپونزی.

رهانیدند و امپراتوری دریا را برای هفتاد سال حفظ کرده‌اند... آن زمان یک شهر یونانی نبود که بربرها به بردگی گرفته باشد، ولی زمانی که سروری به دیگران (اسپارت‌ها) منتقل شد، یونانیان در دریا از قومی که قبلاً جرئت نداشت ماجراجویی کند، شکست خوردند. اکنون بربرها به سوی اروپا بادبان می‌کشند و شهرهای یونانی به بردگی کشیده شده‌اند. از دست رفتن این قهرمان (آتن) فلاکتی بود که به یتیم شدن یونان انجامید. حال آنکه این دگرگونی برای شاه آسیا نعمت بود» (Lysias, 1930: 55-60).

از تاریخ نوستالژیک و رمانتیکی که سخن‌ور آتنی برای «دوران خوش گذشته» سروده است، بگذریم، گناه پیمان بستن با پارسیان تنها بر دوش اسپارتی‌ها نبود. اگرچه این پیمان میان پارس و اسپارت بسته شد، اما از آنجا که در مفاد آن سه جزیره در بخش شمالی دریای اژه شامل لِمَنوس<sup>۱</sup>، ایمبروس<sup>۲</sup> و اسکوروس از استقلال مستثنی و تأکید شد که همچون گذشته به آتنی‌ها تعلق دارند، می‌توان پی برد که منافع آتن نیز با نفوذ دیپلمات‌های آن دولت تأمین شده بود.

در مجموع، به نظر می‌رسد پیمان آنتالکیداس نیز مانند پیمان کالیاس شناسایی وضعیت موجود بود و به همین دلیل برخلاف مسیری که بیشتر پژوهشگران رفته‌اند (Hyland, 2018: 164)، نباید آن را حمله دیپلماتیک و یک پیروزی ناگهانی دانست و تصور کرد که اردشیر دوم فقط با خرج پول و نیرنگ دستاوردهایی به دست آورده است.

### پی‌آمد

صلح آنتالکیداس مرگ امپریالیسم آتن - که هجده سال پیش مرده بود - نبود، بلکه میخی بر تابوت و تدفین باشکوهش بود. آتن بیش از پیش تحقیر شده، اکنون چیزی نبود جز یک دولت حاشیه‌ای، هرچند هنوز خوشنام که با تمام همکاری‌هایی که با پارس کرده بود، باید با استقلال رأی - و نه در یک موقعیت تسلیم شده در جنگ - سروری اسپارت را بر یونان اروپایی می‌پذیرفت. از این رو، وظیفه خطیبان شهر بود که به یک گذشته خیالی و افسانه‌ای برای آتن و یونان نقب بزنند (Atack, 2018: 11-12) که بر پایه آن در گذشته «این دو دولت با یکدیگر بر سر دشمنی بیشتر با شاه بزرگ رقابت می‌کردند، نه اینکه بر سر اینکه یکدیگر را برده او کنند، رقابت کنند» (Isocrates, 1980: 85). آنان در نهایت وقتی از احیای آتن ناامید شدند، امید خود را نه به اسپارتی‌ها، بلکه به فیلیپ مقدونی و سپس پسرش اسکندر گره زدند

1. Lemnos  
2. Imbros



(Atack, 2018: 19-21). تصویر سده چهارمی از پارس -سیمایی برآمده از فصل هشتم از کتاب هشتم کوروش نامه منسوب به کسنفون<sup>۱</sup> - در قالب ادبیات آتن در نهایت منجمد شد و تا رنسانس و عصر جدید اروپا دوام آورد.

احترام اسپارت - که پس از اختصاص سهم شیر به پارس، سهم روباه را گرفته بود - البته در حد ژاندارمی پارس در منطقه و تضمین کننده صلح، در جایگاهی بالاتر نسبت به بقیه دولت‌های یونانی حفظ شده بود، ولی به محض آنکه آگسیلائوس و جناح میهن پرست اسپارت فرصت توطئه یافتند،<sup>۲</sup> باز همان راهبرد تیسافرئوس از سوی هخامنشیان به کار افتاد و اتحادیه‌ای از دولت‌شهرها پدید آمد که جنگ خانمان سوز دیگری به نام جنگ «بئوتی»<sup>۳</sup> (میان تیس و اسپارت) پدید آورد. شکست‌های اسپارت - که افسانه شکست‌ناپذیری در جنگ‌های زمینی رو در رو بود - از ۳۷۸ پ.م آغاز شد و تیس به سرور تازه یونان اروپایی تبدیل شد. سروری که نه تنها هرگز پان‌هلنیسم و مبارزه با امپریالیسم هخامنشی در آن دیده نشد (Cawkwell, 2010: 106)، بلکه در سراسر دوره پس از صلح آنتالکیداس، دوست وفادار پارس باقی ماند (Diodorus, 1814: 16, 44, 17, 9, 5) و هزینه گزاف آن را به سخت‌ترین شکل ممکن در زمان اسکندر پرداخت.

برخلاف پروپاگاندا رادیکال‌های آتن که در تاریخ‌نگاری کلاسیک ثبت و ضبط شد، در همه این سال‌های پس از صلح شاه جناح غالب، نه نگران پارسیان که نگران قدرت گرفتن دوباره اسپارت بود و از همین رو، کمال همکاری و همراهی دوجانبه را با هخامنشیان داشت (Dušanić, 2000: 30). آنان با چراغ سبز پارسیان و قول مساعد مبنی بر وفادار ماندن به صلح شاه، اجازه یافتند در دهه‌های ۳۸۰ و ۳۷۰ پ.م. اتحادیه دوم آتیکی (که البته دیگر هرگز به امپراتوری آتن تغییر ماهیت نداد) را در کنار تیس احیا کنند (See Roos, 1949: 265; also Hamilton, 1980: 92). فرمانده نظامی آتن در سال‌های ۳۷۸-۳۵۶ پ.م. تیموتئوس<sup>۴</sup> پسر کونون بود و این خود به خوبی نشان می‌دهد که بیشتر آتنیان چه نگاه مثبتی به کونون متحد پارسیان داشتند. این شرایط تا پایان دوره هخامنشی ماندگار شد و در نهایت نیز آتن به زور به زیر یوغ اسکندر رفت.

۱. باور کلی این است که این فصل پس از مرگ کسنفون به کتاب الحاق شده است (Cawkwell, 1976: 71).

۲. برای شناخت جناح‌های سیاسی موجود در اسپارت در دوره آگسیلائوس بنگرید به: Rice, 1974: 164-182؛ و برای برنامه‌های اسپارت در سال‌های پس از صلح تا آغاز جنگ بئوتی برای خروج از آن و آغاز جنگ با پارس برای اعاده حیثیت، بنگرید به: Parke, 1930: 69

3. Boeotian War

4. Timotheus

البته اسپارت از سال ۳۷۱ پ.م. برای همیشه توسعه‌طلبی را فراموش کرد و به لاک دفاعی فرو رفت (Cawkwell, 2010: 101)؛ به گونه‌ای که می‌توان گفت وقتی کسنفون تاریخ خود را به سال ۳۶۲ پ.م. به پایان رساند (و دو سال بعد لئونیداس درگذشت<sup>۱</sup>)، انحطاط اسپارت به جایی رسید که این دولت دیگر در هیچ جنگی به پیروزی نرسید و حتی نتوانست سرور پلوپونز باقی بماند (Cawkwell, 1976: 62)<sup>۲</sup>.

در عوض، هخامنشیان از فرصت صلح در یونان در دهه ۳۸۰ پ.م. بیشترین بهره را بردند و شورش اوگوراس در قبرس (نبرد کیتیون<sup>۳</sup> ۳۸۶ پ.م) را در هم شکستند؛<sup>۴</sup> هرچند که در بازپس‌گیری مصر ناموفق ماندند.<sup>۵</sup> با این اوصاف باید گفت برائت‌جویی‌های آتنی‌هایی چون لوسیاس و ایسوکراتس اهمیت چندانی ندارد؛ زیرا نه اسپارت کمتر از آتن با امپریالیسم پارسیان جنگید (از لئونیداس در ۴۸۰ پ.م. تا تیمبرون در ۳۹۱ پ.م) و نه آتن کمتر از اسپارت با هخامنشیان همکاری و همراهی کرد. تمیستوکلس در زمان خشایارشا، کالیاس در زمان اردشیر یکم، آلکیبیادس در زمان داریوش دوم، کونون در زمان اردشیر دوم در جنگ کورینث<sup>۶</sup>، ایفی‌کراتس<sup>۷</sup> و تیموتئوس<sup>۸</sup> در لشکرکشی اردشیر دوم به مصر (Diodorus, 1814: XV/ 43) و دموستنس<sup>۹</sup> در زمان داریوش سوم (Lahcen, 2011: 3-34) برخلاف آرمان‌های کیمون، در

۱. کاکول در اینکه آگسیلائوس در سال‌های جنگ‌افروزی‌اش در آسیا پان‌هلن (هوادر وحدت یونان ضد پارس) باشد، شک کرده و گفته است شاید در سال‌های پس از صلح شاه-آنتالکیداس چنین آرمانی داشته باشد (Cawkwell, 1976: 68).

۲. درباره اینکه به نظر یونان‌شناسان آیا اسپارت می‌توانست قهرمان پان‌هلنیسم (وحدت یونان) و آزادی یونان آسیایی و گسترش فرهنگ هلنی در آسیا باشد، بنگرید به: Parke, 1930: 78؛ و درباره اینکه آیا آگسیلائوس واقعاً به دنبال آزادسازی یونانیان آسیا بود و یا به دنبال ایجاد یک منطقه حائل که محیط مساعدی برای شهرهای شورشی هخامنشی بوده باشد، بنگرید به: Seager & Tuplin, 1980.

### 3. Kition / Citium

۴. اوگوراس حتی از اسپارت نیز درخواست کمک کرده بود که موفقیت‌آمیز نبود. او سرانجام به پادشاهی سالامیس قبرس به عنوان خراج‌گزار شاه بزرگ رضایت داد، ولی در نهایت با توطئه‌ای کشته شد (Isocrates, 1980: 135).

۵. درباره یک گاه‌نگاری بازسازی شده از تحولات سیاسی دهه‌های ۳۹۰ تا ۳۷۰ پ.م. در درگیری‌های پارس و یونان و مصر، بنگرید به Shrimpton, 1991: 1-20.

۶. البته آتنی‌ها دستاوردهای خود در این جنگ بر ضد اسپارت را که به نوعی انتقام شکست جنگ پلوپونزی بود، فقط حاصل نالاش خود می‌دانستند و تا جایی که می‌شد به نقش مهم و تأثیرگذار پارس بی‌توجهی کردند. بنگرید به: Seager, 1967: 100.

7. Iphicrates

8. Timotheos

9. Demosthenes

خدمت هخامنشیان بودند. واقعیت آن است که از کل جهان یونانی کم نبودند کسانی که از روز نخست تا روز آخر و در مرحله پایانی نبرد با اسکندر، با هخامنشیان همدل و همکار بودند. از جمله می‌توان به لاکراتس<sup>۱</sup> از تبس (Diodorus, 1814: XVI/40; see Schachter, 2016: 121) و منتور<sup>۲</sup> از رودس (Diodorus, 1814: XVI/42-52) برای اردشیر سوم و ممنون<sup>۳</sup> برادر منتور که تا واپسین دم برای هخامنشیان در برابر اسکندر مقدونی جنگید (بنگستون، ۱۳۸۸: ۲۵۴-۲۵۹)، اشاره کرد. تفاوت در اینجاست که اسپارت مانند آتن تاریخ‌نگار و سخن‌ور نداشت تا در روایات حماسی خود، همکاری خودشان با پارسیان را پنهان کنند و همکاری رقیبشان با هخامنشیان را با آب و تاب به رخ بکشند.

### نتیجه‌گیری

براساس این پژوهش به نظر می‌رسد در جنگ پلوپونزی با فشار مضاعفی که به آتن و اسپارت وارد آمد، دولت پارس با امضای قراردادهایی با آتن (۴۲۲ پ.م) و اسپارت (۴۱۲ پ.م) نفوذ خود را در ایونیه تثبیت کرد. سیاست هخامنشیان در این سال‌ها را می‌توان راهبرد الاکلنگ نامید که بر پایه آن پارسیان در جنگ میان آتن و اسپارت به دنبال ادامه جنگ فرسایشی بودند و نه پیروزی یکی از دو طرف. بنابراین همواره به دولتی کمک می‌کردند که ضعیف‌تر بود. بهترین نمود این سیاست را در تصمیمات تیسافرنس شهر ب لیدی می‌بینیم. البته با جانشینی کورش کوچک به جای تیسافرنس، این شاهزاده به شکلی خودسرانه راهبرد هخامنشیان را کنار گذاشت و به حمایت بی حد و حصر از لوساندر سردار اسپارت پرداخت که باعث پایان یافتن جنگ، نابودی امپریالیسم آتن و البته آغاز امپریالیسم اسپارت شد. با بازگشت تیسافرنس به قدرت، او راهبرد سنتی را احیا کرد و اتحادیه‌ای از دولت‌شهرهای ضعیف‌تر یونانی در برابر اسپارت نیرومند تشکیل داد. حتی با حذف تیسافرنس نیز این سیاست هخامنشی در تمام دوره طولانی اردشیر دوم دستخوش دگرگونی نشد. نتیجه آن نابودی امپریالیسم اسپارت و پایان قدرت دریایی و نفوذ آن در ایونیه و آسیای صغیر و قبرس - بدون آنکه آتن به جایگاه پیشین خود برگردد - بود. این پژوهش نشان داد برخلاف آنچه که تاریخ‌نگاری آتنی تبلیغ کرد و امروز هم کم و بیش در آثار تاریخی بر آن تأکید می‌شود، این «وضعیت موجود» و پیروزی‌های گام به گام پارسیان در پی تحقق اهداف راهبردی هخامنشیان بود که به صلح شاه انجامید. تعابیری چون خیانت اسپارت به آرمان‌های هلنی و فساد سیاستمداران یونانی و تأثیر طلای

1. Lakrates
2. Mentor
3. Memnon

پارسی -آن‌گونه که مؤلفان پان‌آتن تبلیغ کردند- توجیهاتی برای کم‌رنگ کردن پیروزی تمام‌عیار پارسیان بود. دولت هخامنشی با بهره‌گیری از جنگ و دیپلماسی، از نقاط ضعف رقیبان به بهترین شکل بهره گرفت و در نهایت در صلح شاه (آنتالکیداس؛ ۳۸۷ پ.م) آن را از وضعیت غیررسمی موجود (دفاکتو<sup>۱</sup>) به قرارداد رسمی (دژوره<sup>۲</sup>) تبدیل کردند.

دیگر نتیجه پژوهش پیش رو این است که برخلاف آنچه تاریخ‌نگاران آتنی گزارش کرده‌اند، تلاش داشته‌اند آن را در ذهن مخاطبان جای دهند و امروز هم کم‌وبیش تکرار می‌شود، دشمن بزرگ‌تر پارس، اسپارت بود و نه آتن. اسپارت از لئونیداس در زمان خشایارشا تا آگسیلائوس در زمان اردشیر دوم به مراتب جانانه‌تر و خالصانه‌تر در برابر امپریالیسم پارسی ایستادگی کرد و جنگید، اما چون تاریخ‌نگاری نداشت، نتوانست مانند آتن خوشنام جلوه کند. پیروزی‌هایش نادیده گرفته شده و شکست‌هایش بزرگ‌نمایی شد و همه مشکلات یونان را به گردن او انداختند. حال آنکه برخلاف آتن که در سراسر سده چهارم و حتی تا ظهور اسکندر در حال همکاری و همراهی با ایران بود، این اسپارت بود که یا برای پارسیان تهدید بود و یا - مثلاً در زمان اسکندر- بی‌طرف می‌ماند. در مرحله پایانی، هخامنشیان با برکشیدن تبس برای همیشه به دوقطبی در یونان اروپایی پایان دادند و امپریالیسم آنان را به تاریخ سپردند و در عوض قدرت خود را در ایونیه و خشکی‌ها و دریا‌های آسیای صغیر و قبرس تحکیم کردند؛ هرچند موقعیت آنان در مصر همچنان شکننده و مأموریت‌هایشان نافرجام ماند و در نهایت مقدونیان تاریخ را به نفع خویش ورق زدند.

### منابع و مأخذ

- بدیع، امیرمهدی (۱۳۸۶)، *یونانیان و بربرها: روی دیگر تاریخ*، ترجمه قاسم صنعوی، ج ۵، تهران: توس.
- بنگستون، هرمان (۱۳۸۸)، *یونانیان و پارسیان*، ترجمه تیمور قادری، تهران: مهتاب.
- شهبازی، علیرضا شاپور (۱۳۵۰)، *یک شاهزاده هخامنشی*، شیراز: دانشگاه پهلوی.
- غضنفری، کلتوم و بهرام روشن ضمیر (۱۳۹۹)، «هخامنشیان در ایونیه: از نبرد موکاله تا صلح کالیاس (۴۷۹-۴۴۹ پ.م)»، *پژوهش‌های علوم تاریخی*، شماره ۲، صص ۶۵-۸۸.
- گیرشمن، رومن (۱۳۹۳)، *ایران از آغاز تا اسلام*، ترجمه محمد معین، تهران: سپهر ادب.
- هیگنت، چارلز (۱۳۷۸)، *لشکرکشی خشایارشا به یونان*، ترجمه خشایار بهاری، تهران: کارنگ.

- Andocides (1968), *Minor Attic Orators in two volumes I, Antiphon Andocides*, tr. K. J. Maidment, Harvard University Press, London: William Heinemann.

1. De facto
2. De Jure

- Andrewes, A. (1961), "Thucydides and the Persians", *Historia*, No. 10, pp. 1-18.
- Atack, Carol (2018), *The Greek Superpower: Sparta in the Self-Definitions of Athenians*, ed. Paul Cartledge, Anton Powell, Swansea: The classical press of Wales.
- Bruce, I. A. F. (1966), "Athenian Embassies in the Early Fourth Century B.C.", *Historia*, Bd. 15, pp.272-281.
- Cawkwell, George. L. (1976), "Agesilaus and Sparta", *the Classical Quarterly*, Vol. 26, No.1, pp. 62-84.
- Cawkwell, George. L. (1997), "The Peace between Athens and Persia", *Phoenix*, Vol. 51, No.2, pp. 115-130.
- Cawkwell, George. L. (2010), "Between Athens, Sparta, and Persia: the Historical Significance of the Liberation of Thebes in 379", *On the daimonion of Socrates*, ed. Heinz-Günther Nesselrath, Tübingen: Mohr Siebeck.
- Diodorus the Sicilian, (1814), *Historical Library in Fifteen Books*, tr. G. Booth, London: W. McDowall.
- Demosthenes, (1926), *Demosthenes*, tr. C. A. Vince, et al., Harvard University Press, London: William Heinemann.
- Devoto, James G. (1986), "Agesilaus, Antalcidas, and the Failed Peace of 392/91 B.C.", *Classical Philology*, Vol. 81, No. 3, pp. 191-202.
- Dušanić, Slobodan, (2000), "The Attic-Chian Alliance ("IG" II<sup>2</sup> 34) and the 'Troubles in Greece' of the Late 380's BC", *Zeitschrift für Papyrologie und Epigraphik*, Bd. 133, pp. 21-30.
- Fine, John V. A. (1983), *The Ancient Greeks: A critical history*, Cambridge: Harvard University Press.
- Gastaldi, Enrica Culasso (1988), *Le prossenie ateniesi*, Alessandria: Edizioni dell'Orso.
- Grote, George (1907), *A History of Greece: From the Earliest Period to the Close of the Generation Contemporary with Alexander the Great*, Vol.7, London: John Murray.
- Hamilton, Charles. D. (1980), "Isocrates, IG ii 2 43, Greek Propaganda and Imperialism", *Traditio*, Vol. 36, pp. 83-109.
- *Hellenica Oxyrhynchia (Aris and Phillips Classical Texts)*, (1988), ed. & tr. P. R. McKechnie, S. J. Kern, et al., Liverpool University Press.
- Hyland, John (2018), *Persian Interventions: The Achaemenid Empire, Athens, and Sparta, 450–386 BCE*, Baltimore: Johns Hopkins University Press.
- Isocrates (1980), *Isocrates*, tr. George Norlin, London: William Heinemann.
- Junianus, Marcus (1853), *Epitome of the Philippic History of Pompeius Trogus*, tr. John Selby Watson, London: Henry G. Bohn, York Street, Convent Garden.
- Kagan, Donald (2004), *The Peloponnesian War*, Penguin Books.
- Kagan, Donald (1991), *The Fall of the Athenian Empire*, Cornell University Press.
- Karwiese, Stefan (1980), "Lysander as Herakliskos Drakonopnigon: ('Heracles the snake-strangler')", *The Numismatic Chronicle (1966-)*, Seventh Series, Vol. 20 (140), pp.1-27.
- Lahcen, Mounir (2011), *The Common Foe: Perception of Persia in and Macedon in Demosthenes' public speeches*, Utrecht: Utrecht University Library.
- Lysias, (1930), *Lysias*, tr. W. R. M. Lamb, Cambridge, Mass.: Harvard University Press.
- Mattingly, Harold B. (1965), "The Peace of Kallias", *Historia*, No. 14, pp.273-281.
- Mattingly, Harold B. (1988), "Methodology in Fifth-Century Greek History", *Échos du Monde Classique: Classical views*, vol. XXXII, No. 3, pp. 321-328.
- Meiggs, Russell, (1972), *Athenian Empire*, Oxford.
- Mosley, D. J., (1973), "Conon's Embassy to Persia," *Rheinisches Museum für Philologie*, No. 116, pp. 17–21.
- Parke, H. W. (1930), "The Development of the Second Spartan Empire (405-371 B. C.)", *Journal of Hellenic Studies*, Vol. 50, Part 1, pp.37-79.
- Plutarch (1917), *Plutarch's Lives*, tr. Bernadotte Perrin, London: Heinemann.
- Pascual (2009), "Xenophon and the Chronology of the War on Land from 393 to 386 B.C.", *The Classical Quarterly*, New Series, Vol. 59, No.1, pp.75-90.
- Raubitschek, Antony E. (1964), "Treaties between Persia and Athens", *Greek, Roman, and Byzantine Studies*, No. 5, pp.157-158.
- Rhodes. P. J. (2016), "Heraclides of Clazomenae and an Athenian Treaty with Persia",

*Zeitschrift für Papyrologie und Epigraphik*, Bd. 200, pp.177-186.

- Rice, David G. (1974), "Agesipolis, and Spartan Politics, 386-379 B.C.", *Historia*, Bd. 23, pp. 164-182.

- Roberts, Jennifer Tolbert (1980), "The Athenian Conservatives and the Impeachment Trials of the Corinthian War", *Hermes*, Vol. 108, pp.100-114.

Roos, A.G. (1949), "The Peace of Sparta of 374 B.C.", *Mnemosyne*, Vol. 2, Fasc.4, pp. 265-285.

- Schmitt, Rüdiger (1991), "Čiorafarna", *Encyclopedia Iranica*, Vol. V, Fasc.6, pp.636-637.

- Seager, Robin (1967), "Thrasybulus, Conon and Athenian Imperialism, 396-386 B. C.", *The Journal of Hellenic Studies*, Vol. 87, pp.95-115.

- Seager, Robin & Christopher Tuplin (1980), "The Freedom of the Greeks of Asia: on the Origins of a Concept and the Creation of a Slogan", *The Journal of Hellenic Studies*, Centenary Issue, Vol. 100, pp.141-154.

- Shrimpton, Gordon (1991), "Persian Strategy against Egypt and the Date for the Battle of Citium", *Phoenix*, Vol. 45, No.1, pp.1-20.

- Schachter, Albert (2016), *Boiotia in Antiquity*, Cambridge: Cambridge University Press.

- Sancisi-Weerdenburg, Heleen (1987), "The Fifth Oriental Monarchy and Hellenocentrism", *Achaemenid History*, vol. II, ed. Sancisi-Weerdenburg and A. Kuhrt, Leiden: Nederlands Instituut voor het Nabije Oosten.

- Sealey, R. (1954-1955), "The Peace of Callias once more", *Historia*, No. 3, pp.325-330.

- Stockton, David, (1959), "The Peace of Callias", *Historia*, Bd. 8, pp. 61– 79.

- Swoboda, Heinrich (1922), "Konon (3)", *Paulys Realencyclopädie der classischen Altertumswissenschaft*, No. 11, pp.1319–1334.

- Smith, R. E. (1954), "The Opposition to Agesilaus' Foreign Policy 394-371 B.C.", *Historia*, Bd.2, H. 3, pp.274-288.

- Thompson, W. E. (1971), "The Athenian treaties Haliai and Dareios the Bastard", *Klio*, No. 53, pp.119-124.

- Thucydides (1972), *History of the Peloponnesian War*, tr. & ed. Rex Warner & M. I. Finley, London: Penguin Books.

- Wade-Gery, Henry Theodore (1958), *Essays in Greek History*, Oxford: Blackwel.

- Wilson, C. H. (Apr 1966), "Thucydides, Isocrates, and the Athenian Empire", *Greece & Rome*, Vol.13, No.1, pp.54-63.

- Xenophon (1918), *Xenophon in Seven Volumes*, tr. Carleton L. Brownson & et al., vols. IV-V, London: W. Heinemann; New York: G.P. Putnam's Sons.

- \_\_\_\_\_ (1921), *Anabasis*, Books 1-3, tr. Carleton L. Brownson, London: W. Heinemann; New York: G.P. Putnam's Sons.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

### List of sources with English handwriting

#### Persian Sources

- Ġazanfarī, Kolṭūm; Bahrām Rošānzamīr (1399 Š.), “Haḳāmanešīān dar Īyonīya: Az Nabard-e Mūkāleh tā Šolḥ-e Kālīās (479-449 BC.)”, *Pejūhišhā-ye ‘Olūm-e Tārīkī*, No. 2, pp. 65-88.[In Persian]
- Šahbāzī, ‘Alīrezā Šāpūr (1350 Š.), *Yek Šāhzāda-ye Haḳāmanešī*, Shiraz: Dānišgāh-e Pahlavī.[In Persian]

#### English and French Sources

- Andocides (1968), *Minor Attic Orators in two volumes I, Antiphon Andocides*, translated by K. J. Maidment, Harvard University Press, William Heinemann.
- Andrewes, A. (1961), “Thucydides and the Persians”, *Historia*, No. 10, pp. 1-18.
- Atack, Carol (2018), *The Greek Superpower: Sparta in the Self-Definitions of Athenians*, ed. Paul Cartledge, Anton Powell, Swansea: The Classical Press of Wales.
- Badi, Amir Mehdi (1966), *Les Grecs et les Barbares L'autre face de l'histoire*, Payot Lausanne.
- Bengston, Hermann (1968), *The Greeks and the Persians: From the Sixth to the Fourth Centuries*, Delacorte Press.
- Bruce, I. A. F. (1966), “Athenian Embassies in the Early Fourth Century B.C.”, *Historia*, Bd. 15, pp.272-281.
- Cawkwell, George. L. (1976), “Agesilaus and Sparta”, *the Classical Quarterly*, Vol. 26, No.1, pp. 62-84.
- Cawkwell, George. L. (2010), “Between Athens, Sparta, and Persia: the Historical Significance of the Liberation of Thebes in 379”, *On the daimonion of Socrates*, ed. Heinz-Günther Nesselrath, Tübingen: Mohr Siebeck.
- Cawkwell, George. L. (1997), “The Peace between Athens and Persia”, *Phoenix*, Vol. 51, No.2, pp. 115-130.
- Demosthenes, (1926), *Demosthenes*, tr. C. A. Vince, et al., London: Harvard University Press, William Heinemann.
- Devoto, James G. (1986), “Agesilaus, Antalcidas, and the Failed Peace of 392/91 B.C.”, *Classical Philology*, Vol. 81, No. 3, pp. 191-202.
- Diodorus the Sicilian, (1814), *Historical Library in Fifteen Books*, translated by G. Booth, London: W. McDowall.
- Dušanić, Slobodan, (2000), “The Attic-Chian Alliance ("IG" II<sup>2</sup> 34) and the 'Troubles in Greece' of the Late 380's BC”, *Zeitschrift für Papyrologie und Epigraphik*, Bd. 133, pp. 21-30.
- Fine, John V. A. (1983), *The Ancient Greeks: A critical history*, Harvard University Press.
- Gastaldi, Enrica Culasso (1988), *Le prossenie ateniesi*, Alessandria: Edizioni dell'Orso.
- Grote, George (1907), *A History of Greece: From the Earliest Period to the Close of the Generation Contemporary with Alexander the Great*, Vol.7, London: John Murray.
- Ghirshman, Roman (1951), *L'Iran des Origines a l'Islam*, Paris: Payot.
- Hamilton, Charles. D. (1980), “Isocrates, IG ii 2 43, Greek Propaganda and Imperialism”, *Traditio*, Vol. 36, pp. 83-109.
- *Hellenica Oxyrhynchia (Aris and Phillips Classical Texts)*. (1988), ed. & translated by P. R. McKechnie, S. J. Kern, et al., Liverpool University Press.
- Hignett, Charles (1963), *Xerxes Invasion of Greece*, Clarendon Press.
- Hyland, John (2018). *Persian Interventions: The Achaemenid Empire, Athens, and Sparta, 450–386 BCE*, Baltimore: Johns Hopkins University Press.
- Isocrates (1980), *Isocrates*, translated by George Norlin, London: William Heinemann.
- Junianus, Marcus (1853), *Epitome of the Philippic History of Pompeius Trogus*, translated by John Selby Watson, London: Henry G. Bohn.
- Kagan, Donald (1991), *The Fall of the Athenian Empire*, Cornell University Press.
- Kagan, Donald (2004), *The Peloponnesian War*, Penguin Books.

- Karwiese, Stefan (1980), "Lysander as Herakliskos Drakonopnigon: ('Heracles the snake-strangler)", *The Numismatic Chronicle (1966-)*, Seventh Series, Vol. 20 (140), pp.1-27.
- Lahcen, Mounir (2011), *The Common Foe: Perception of Persia in and Macedon in Demosthenes' public speeches*, Utrecht: Utrecht University Library.
- Lysias, (1930), *Lysias*, translated by W. R. M. Lamb, Harvard University Press.
- Mattingly, Harold B. (1988), "Methodology in Fifth-Century Greek History", *Échos du Monde Classique: Classical views*, vol. XXXII, No. 3, pp. 321-328.
- Mattingly, Harold B. (1965), "The Peace of Kallias", *Historia*, No. 14, pp. 273-281.
- Meiggs, Russell, (1972), *Athenian Empire*, Oxford.
- Mosley, D. J., (1973), "Conon's Embassy to Persia," *Rheinisches Museum für Philologie*, No. 116, pp. 17–21.
- Parke, H. W. (1930), "The Development of the Second Spartan Empire (405-371 B. C.)", *Journal of Hellenic Studies*, Vol. 50, Part 1, pp. 37-79.
- Pascual (2009), "Xenophon and the Chronology of the War on Land from 393 to 386 B.C.", *The Classical Quarterly*, New Series, Vol. 59, No.1, pp.75-90.
- Plutarch (1917), *Plutarch's Lives*, translated by Bernadotte Perrin, London: Heinemann.
- Raubitschek, Antony E. (1964), "Treaties between Persia and Athens", *Greek, Roman, and Byzantine Studies*, No. 5, pp.157-158.
- Rhodes, P. J. (2016), "Heraclides of Clazomenae and an Athenian Treaty with Persia", *Zeitschrift für Papyrologie und Epigraphik*, Bd. 200, pp.177-186.
- Rice, David G. (1974), "Agesipolis, and Spartan Politics, 386-379 B.C.", *Historia*, Bd. 23, pp. 164-182.
- Roberts, Jennifer Tolbert (1980), "The Athenian Conservatives and the Impeachment Trials of the Corinthian War", *Hermes*, Vol. 108, pp.100-114.
- Roos, A.G. (1949), "The Peace of Sparta of 374 B.C.", *Mnemosyne*, Vol. 2, Fasc.4, pp. 265-285.
- Sancisi-Weerdenburg, Heleen (1987), "The Fifth Oriental Monarchy and Hellenocentrism", *Achaemenid History*, vol. II, ed. Sancisi-Weerdenburg and A. Kuhrt, Leiden: Nederlands Instituut voor het Nabije Oosten.
- Schachter, Albert (2016), *Boiotia in Antiquity*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Schmitt, Rüdiger (1991), "Čiorafarna", *Encyclopedia Iranica*, Vol. V, Fasc.6, pp.636-637.
- Seager, Robin (1967), "Thrasybulus, Conon and Athenian Imperialism, 396-386 B. C.", *The Journal of Hellenic Studies*, Vol. 87, pp.95-115.
- Seager, Robin & Christopher Tuplin (1980), "The Freedom of the Greeks of Asia: on the Origins of a Concept and the Creation of a Slogan", *The Journal of Hellenic Studies*, Centenary Issue, Vol. 100, pp.141-154.
- Sealey, R. (1954-1955), "The Peace of Callias once more", *Historia*, No. 3, pp.325-330.
- Shrimpton, Gordon (1991), "Persian Strategy against Egypt and the Date for the Battle of Citium", *Phoenix*, Vol. 45, No.1, pp.1-20.
- Smith, R. E. (1954), "The Opposition to Agesilaus' Foreign Policy 394-371 B.C.", *Historia*, Bd.2, H. 3, pp.274-288.
- Stockton, David, (1959), "The Peace of Callias", *Historia*, Bd. 8, pp. 61– 79.
- Swoboda, Heinrich (1922), "Konon (3)", *Paulys Realencyclopädie der classischen Altertumswissenschaft*, No. 11, pp.1319–1334.
- Thompson, W. E. (1971), "The Athenian treaties Haliai and Dareios the Bastard", *Klio*, No. 53, pp.119-124.
- Thucydides (1972), *History of the Peloponnesian War*, translated and edited Rex Warner & M. I. Finley, London: Penguin Books.
- Wade-Gery, Henry Theodore (1958), *Essays in Greek History*, Oxford: Blackwell.
- Wilson, C. H. (Apr 1966), "Thucydides, Isocrates, and the Athenian Empire", *Greece & Rome*, Vol.13, No.1, pp. 54-63.
- Xenophon (1921), *Anabasis*, Books 1-3, translated by Carleton L. Brownson, London: W. Heinemann; New York: G.P. Putnam's Sons.
- Xenophon (1918), *Xenophon in Seven Volumes*, translated by Carleton L. Brownson & et al., vols. IV-V, London: W. Heinemann; New York: G.P. Putnam's Sons.



**The Achaemenid Presence in Ionia: From the End of the Peloponnesian War to the Peace of Antalcidas (404-387 BCE)<sup>1</sup>**

Kolsoum Ghazanfari<sup>2</sup>  
Bahram Roshan Zamir<sup>3</sup>

Received: 2020/08/31  
Accepted: 2021/01/21

**Abstract**

Unlike the war between the Achaemenids and the Greeks during the reign of Darius and Xerxes, the accounts on the war of the later periods (Artaxerxes I, Darius II, Artaxerxes II) is remembered with scattered secondary narratives in Greek sources. After the so-called Callias Peace in 449 BCE between Persia and Athens, Athenian historians turned their attention away from the Persians and turned to their home rival Sparta. Thus, in the next 60 years, until the so-called Antalcidas' Peace (or King's Peace), one confronts a deliberate disregard for the Persian presence on the Western fronts and its interference in Greek affairs. Recent historical sources have also looked at the events of this period through the Athenian eyes of the 4th Century BC, which had its own necessities and limitations. Modern scholarship, although diligent in shedding light on the dark and obscure points of this period, almost remained Hellenocentrist. In this study, the influence of the Persian state in Ionia and western Asia Minor after the Peloponnesian War and the intervention of the Great King in Greek affairs are reassessed. We also reconsider the military and diplomatic victory of Persia over Athens and Sparta and what is called Persian victory through the gold and bribes in the early fourth century.

**Keyword:** Greco-Persian Wars, Artaxerxes II, Tissaphernes, Agesilaus, Peloponnesian War

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

---

1 . DOI: 10.22051/hii.2021.32815.2312

2. Assistant Professor, Department of History, Faculty of Literature, University of Tehran, Tehran, Iran. Email: k.ghazanfari@ut.ac.ir

3. PhD Student, Monotheism Laboratory, Department of Religions, Sorbonne Higher Research Institute, Paris (Corresponding Author). bahraamroshan@gmail.com